

پیشکش برای ایران  
شرکت پایهور

# دلبرانه

مصطفی پاشنگ

پاشنگ، مصطفی، ۱۳۲۸ -  
دلبرانه / نویسنده مصطفی پاشنگ. - تهران: به  
آفرین، ۱۳۷۹.  
۲۹۲ ص.

ISBN 964-6760-26-0

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.  
۱. داستانهای فارسی -- قرن ۱۴. الف. عنوان.  
۸۱۶د الف PIR ۷۹۸۱  
۳/۶۲  
۲۱۲د  
۱۳۷۹

۷۸-۹۹۶۷ م

کتابخانه ملی ایران



انتشارات شمیم



موسسه انتشارات به آفرین

نام کتاب: دلبرانه  
نویسنده: مصطفی پاشنگ  
ناشر: به آفرین  
ویراستار: حسین روحی  
تیراژ: ۵۰۰۰  
نوبت چاپ: اول ۱۳۷۹  
شابک: 964-6760-26-0

مرکز پخش: پخش فرهنگ ۶۴۶۰۱۰۳-۶۴۹۳۷۲۷

آدرس: خیابان استقلال خیابان فروردین بعد از چهارراه شهدای ژاندارماری پلاک ۲۳. تلفن: ۶۴۰۵۶۸۹

## دلبرانہ بخش یکم

نوای دژآهنگ<sup>(۱)</sup> و گرازها و کفتارها درهم آمیخته بود، و لوک<sup>(۲)</sup> پیر در بلندای تلی نشسته و دردراه<sup>(۳)</sup> سنگینی را به جان خریده بود؛ و هرچند گاهی گردن می کشید و پیرامون خود را می نگریست؛ و دوباره به آن دره ژرف و تاریک چشم می دوخت، و به فریادهای بدآهنگ کفتاران و درندگان گوش می سپرد؛ و به دنبال پرواز کلاغان چشم می دواند. ناگهان بر فراز آسمان کرکسی بزرگ با بالهای گسترده پدیدار شد؛ کلاغی از لابه لای برگهای درختی بلند فریاد کشید. کلاغی آنسوتر پاسخ داد؛ و فریاد در فریاد تا ژرفای کردر<sup>(۴)</sup> نوا کشیدند. پس از اندکی گروهی کلاغ همدوش به هوا خاستند، و بسوی کرکس بال کشیدند. کرکس چرخ می زد

۲- لوک = شتر نر

۱- دژآهنگ = بدآهنگ

۴- کردر = دره

۳- دردراه = چشم براهی

و خود را به اوگ<sup>(۱)</sup> آسمان کشید. جایی که توان پرواز کلاغان نبود. کلاغان پس از پروازی کوتاه به دره فرو شدند. کرکس به پایین آمد و گشتی به پیرامون کرد زرد و سراسر دره را بررسی کرد. و آهسته در نزدیکی لوک پیر به زمین نشست و گفت:

درود بر لوک.

لوک پیر آرام پاسخ داد:

درود بر کرکس.

کرکس گفت: چه زمانی است که بر این بلندای نشسته ای؟

لوک پیر گفت: زمانی به بلندای زندگانیم.

کرکس گفت: چرا با راز سخن می گویی؟

لوک گفت: چون زندگی در اینجا پر راز است.

کرکس گفت: من کاری به زندگی در اینجا ندارم. می خواهم بدانم تو همسر مرا ندیدی؟

لوک گفت: کرکسی دیدم که بسوی چشمه رفت و با کلاغان در جنگ شد، اما برگشتن او را ندیدم.

کرکس گفت: ما بلند پروازان را با کلاغان چه کار؟

لوک گفت: شما را کاری نیست آنها را با بلند پروازان کاری هست، زیرا جایگاه بلند، خواستگاهی است که آزمندان را بدانسو می کشد. کرکس کنجکاو پنجه ای در بال خود کشید و پنجه دیگر در خاک فرو کرد و گفت:

ما را با کسی دشمنی نیست و کینه از هیچ کس بدل نداریم و از سویی گوشت بلند پروازان که خوردنی نیست؟

لوک گفت: در این سرزمین بلند پروازی خود کینه است.

کرکس گفت: من کاری به پروازی بلند و یا کوتاه یا آز و نیاز ندارم، من بدنبال همسرم تیزترک بدینجا آمده‌ام.

لوک گفت: من نمی گویم که تو برای کینه توزی آمده‌ای، می گویم این سرزمین جایگاهی است که با پرنده و چرنده و خزنده کار دارند؛ و بهتر است بدانی که نام این کردر کفتار دره است و کفتار پیر بر سر آبشخور<sup>(۱)</sup> این دره‌ی بزرگ نشسته و گرازان و روبهان و شغالان فرمانبردار هستند و کلاغان که بسوی تو آمدند پیام رسان و شغالان با نوای خود آهنامه خوان<sup>(۲)</sup>، بهتر است بدانی که، هیچ جنبشی از جنبندگان از دیدگاه آنان پنهان نخواهد بود. بی گمان همسر تو در دست آنان اسیر است،

۱- آبشخور = جایی که جانوران آب می نوشند.

۲- آهنامه = سخنانی که از روی چاپلوسی باشد.

نیکوتر آن است که کمی اندیشه کنی و چون من بر بلندای این تل<sup>(۱)</sup> بنشینم و تماشاگر راز زمانه باشی، چون از تو توانمندتر بسیار بودند که بدنبال گمشده‌ی خود آمدند و چون گمشدگان در ژرفای این کردر ناپدید شدند.

کرکس برآشفتم و گفتم: مرا تیزچنگ خوانند، بلندپروازترین مرغ این کوهستان، آنگاه می‌گویی از چند کلاغ سیاه چرته‌ی ناتوان بگریزم؟ پس بنشین و تماشاکن، سپس به پرواز درآمد.

لوک فریاد زد: شتاب مکن، کمی ...

دیگر دیر شده بود، زیرا کرکس در بلندای کردر به پرواز درآمده و بال می‌زد.

دره‌ای سرسبز، درختانی سر به آغوش هم گذاشته، جنگلی پوشیده و تم<sup>(۲)</sup>، هرچه نگاه می‌کرد کمتر می‌جست، همه چیز در سبزی<sup>(۳)</sup> درختان انبوه پنهان بود. گاهی نوای هماهنگ کلاغان بگوش می‌رسید. انگار فریادی را بی‌دری بانگ می‌زدند، گاهی نوای درآهنگ کفتاری در دره می‌پیچید. شغالی نوا برکشید. نوایی گنگ<sup>(۴)</sup> و در پایین تر

۱- تل = تپه خاکی .

۲- تم = تیره - تاریک

۳- سبزا = سبزی (برگ سبز درختان)

۴- گنگ = ناپیدا.

از او خری در سرازیری ماهوری می‌چرید، و روباهی برکنده‌ی درختی نشسته بود و پیرامون خود را می‌نگریست. و چند شغال در شکافهای آبکند<sup>(۱)</sup> بخشی از دشت را در نگاه داشتند. و آبی کف آلود چون ماری در کف دره بسوی سرازیری می‌خزید، و سپس دره باریک و پر دار<sup>(۲)</sup> به سوی فرورفتگی کوه کشیده می‌شد و دره در تاریکی و تم پنهان می‌شد. چیزی نمایان نبود، و کرکس هرچه چشم می‌دواند بندگان<sup>(۳)</sup> و یا پنهانه‌ی گاهی را نمی‌توانست بجوید، زیرا سایگاهی بود که دید چشم را در ژرفای خود ناتوان می‌کرد، و از سوئی سخنان لوک پیر ترسی نابگاه در دلش انداخته بود و می‌اندیشید که نباید بدون بررسی فرود آید. دوباره چرخشی دیگر بر بلندای درختان زد و دره را از بالا تا پایین بررسی کرد و کوشش می‌کرد که کمی پایین تر پرواز کند، به گونه‌ای که بتواند لابه لای درختان را تا اندکی ببیند، اما هرچه بیشتر نگاه می‌کرد بیشتر در شگفت می‌شد، چون دره در تنگه‌ای به درون کوه کشیده می‌شد و پیش آمدگی دیواره‌های سخره نمی‌گذاشت که تا ژرفای دره دیده شود. دوباره برکشید و به بالا رفت و از پایین دره جستجو را آغاز کرد.

۱- آبکند = جایی را که سیل یا آب کنده باشد.

۲- دار = درخت .

۳- بندگان = زندان.

دو کفتار تنومند خر سیاهی را از کنار تک آب<sup>(۱)</sup> بسوی سرآب می بردند. خر با چشمانی نگران پیرامون خود را می پایید. اگر چه بجز درختان تنومند و درختچه های سرسبز و دیواره های کوه چیز دیگری را

نمی دید، اما جستجوگر بود، شاید در تلاش گریختن و رسیدن. رویاهی بسوی سرایشی خرامید و با لبخندی پر راز نگاهی به خر انداخت. کفتاران با دیدن رویاه پوزه بر زمین کشیدند، رویاه سر تکان داد و پرچالش<sup>(۲)</sup> از کنار آنها گذشت. خر رو به کفتارها کرد و گفت:

شما دو تا گنده، شرم نمی کنید که به این رویاه مردنی سر فرود می آورید؟ یکی از کفتارها گفت: تو خری و به درستی این چیزها را در نمی یابی.

خر گفت: درست است که من خر هستم اما نادان نیستم.

کفتار دیگر غرید و با پنجه به کپل خر کوبید و گفت: تو راحت را برو. سیاه خر سر به زیر افکند، و پس از اندکی پرسید: مرا کجا می برید؟ یکی از کفتارها گفت: کفتار پیر، بزرگ این کرد، ترا خواسته است.

خر گفت: با من چکار دارد؟

کفتار دیگر با خشم گفت: چرا پُر می گویی؟ تو خر شده ای که آنچه بزرگان گفته اند بکار بندی، پس زبان بر بند و راحت را برو.

۱- تک آب = آب باریکی که از درون سنگ یا خاک بیرون آید (آب کم).  
۲- چالش = کراز و خرام - با فخر راه رفتن.

خر نگران بود، دل ریخته زیر چشمی آنان را می پایید با خود گفت: «اگر من جفتکی جانانه به این نادان بزنم، شاید دیگران بگویند که از خرگری اش بوده است. بهتر است خوددار باشم، تا ببینم پایان کار چه می شود.

به شتاب خود افزود، تا به سربالایی پرشویی رسیدند. با چند پرش سربالایی را پیمود، به گونه ای که کفتاران اندکی از او جا ماندند. یکی از کفتارها غرید و گفت: کمی آرامتر، این گونه که تو جفتک و چارکش می پری منش این دره را پایین می آوری. آرام و پرچالش پی بردار، زیرا تو بدیدن بزرگی می روی. کوشش کن با خرام و کراز پا برداری، راه رفتنی آرام، به گونه ای که ویژه ی بزرگان باشد.

اکنون به تنگ لویر<sup>(۱)</sup> رسیده بودند. در تنگه کفتاری ستبر با خالهای درشت و روشن پیش آمد، در برابر آنان ایستاد و با نوایی دژد<sup>(۲)</sup> و خشن گفت: کجا می روید؟

کفتاران سر فرود آوردند و گفتند: ما فرمان داریم این خر را که یکی از بزرگان خرستان است به نزد بزرگ این کردر ببریم. کفتار بزرگ نگاهی به خر انداخت و گفت: «من بزرگی را در چهره ی او می بینم»، و لبخند زان گوش وی را گرفت و پیش کشید و زیر دندان گفت:

۱- لویر = پیش آمدگی کوه.  
۲- دژد = بدآهنگ.